

فاشیسم؛ له و علیه نولیبرالیسم

امیرحسین علی بخشی ۲۰۱۹، July ۲۵

نولیبرالیسم چیست؟

امروزه نولیبرالیسم چنان ما، هستی و اذهانمان را احاطه کرده است که صحبت درباره‌ی آن سخت شده است. یکی از شروط اساسی بازتولید هر نظم ایدئولوژیک طبیعی‌سازی است. طبیعی‌سازی عبارتست از همه‌ی سازوکارهای ایدئولوژیک که یک نظم تاریخی را به مثابه‌ی امری فرازمانی و فرامکانی بازنمایی می‌کنند. طبیعی‌سازی فرآیند اقتناع سوژه‌هاست مبنی بر آنکه نظم موجود بهترین نظم ممکن است و جهانی جدا از این جهان ممکن نیست. نولیبرالیسم چنان در طبیعی‌سازی خود موفق بوده است که اندیشیدن بیرون از مختصات آن به امری دشوار تبدیل شده است. من در این نوشتار بنا ندارم به بحث درباره‌ی تعاریف مختلف نولیبرالیسم تفاوت‌ها، شباهت‌ها و ترجیحات این تعاریف نسبت به هم بپردازم اما برای ورود به بحث ناگزیرم تعریفی هرچند ابتدایی از این مفهوم ارائه دهم. در تعریفی اولیه نولیبرالیسم به مثابه‌ی نظامی که در طول دهه‌ی هفتاد و هشتاد میلادی، ابتدا در برخی کشورهای جنوبی اقتصاد جهان مانند شیلی و سپس در کشورهای شمالی مانند آمریکا و بریتانیای عصر ریگان و تاجر حاکم شد شناخته می‌شود. مقررات‌زدایی توأمان از سرمایه و نیروی کار، گسترش بازارهای مالی و غلبه بخش مالی اقتصاد بر بخش تولید، سرکوب گسترده‌ی نهادهای عمومی و کارگری مانند اصناف و اتحادیه‌ها، خصوصی‌سازی اموال عمومی و اقتصادی‌سازی همه‌ی حوزه‌های تا پیش از این غیراقتصادی و ویژگی‌های اصلی نظم نولیبرال هستند. دیوید هاروی در معمای سرمایه، نولیبرالیسم را پروژه‌های طبقاتی می‌داند «که در بحران سال‌های ۱۹۷۰ شکل گرفت و با پنهان شدن پشت لفاظی‌های بی‌شمار درباره‌ی حقوق فردی، آزادی، مسئولیت‌های فردی و فضائل خصوصی‌سازی در واقع به سیاست‌های سخت و شدیدی مشروعیت بخشید که برای احیا و تحکیم قدرت طبقه‌ی سرمایه‌دار طراحی شده بود.» (معمای سرمایه، ۱۳۹۴، ۲۴)

در ایران سابقه‌ی استقرار سیاست‌های نولیبرالی به دولت سازندگی بازمی‌گردد. موتور انباشت سرمایه در دهه‌ی اول انقلاب به دلیل ملی‌سازی گسترده‌ی بانک‌ها و کارخانه‌ها، تصرف سرمایه‌بسیاری از سرمایه‌داران و فرار آنها از کشور، هزینه‌های سرسام‌آور جنگ با عراق و تحریم‌های بین‌المللی به شدت آسیب دیده بود. کارویژه دولت سازندگی به راه انداختن مجدد موتور انباشت سرمایه در ایران بود امری که از سویی نیاز به ساخت طبقه‌ی سرمایه‌دار قدرتمند را الزامی کرد و از سوی دیگر بر ضرورت دسترسی ارزان و آسان این طبقه به منابع تولید مانند طبیعت، اعتبارات بانکی و نیروی کار تاکید داشت. این فرآیند به میانجی انباشت به مدد سلب مالکیت ممکن شد. در دولت هاشمی رفسنجانی سیاست‌هایی مانند خصوصی‌سازی بسیاری از شرکت‌های ملی، مقررات‌زدایی گسترده از جنگل‌ها، معادن، کوه‌ها و آب‌های زیرزمینی، آزادسازی نرخ ارز و مقررات‌زدایی گسترده از نیروی کار به منظور شکل‌گیری چرخه‌ی سرمایه در ایران اعمال شدند. سیاست‌هایی که در همه‌ی سی سال گذشته تقویت شده‌اند. بررسی چگونگی پیاده‌سازی این سیاست‌ها و نتایج و آثار آن‌ها خارج از حوصله‌ی این مطلب است (برای آشنایی بیشتر بنگرید به صداقت، ۱۳۹۷ و مالجو، ۱۳۹۵ و اباذری و ذاکری، ۱۳۹۷) اما در اینجا بنا به ضرورت مساله‌ی خود موردی خاص را مدنظر قرار می‌دهم.

نیروی کار، هجوم نولیبرالی و مساله مقاومت:

دولت‌های پس از جنگ هر کدام به فراخور زمان، موقعیت ژئوپلیتیک جهانی، قیمت نفت و پایگاه اجتماعی خود کموبیش مجریان سیاست‌های نولیبرالی بوده‌اند. استقرار و تحکیم این سیاست‌ها موجب تغییر شکل‌بندی نیروی کار در ایران شده است. آثار ظهور نولیبرالیسم در ایران بر طبقه‌ی کارگر را می‌توان ذیل سه بحث عمده پیگیری کرد. اول اینکه در طول سی سال اخیر شاهد مقررات‌زدایی گسترده از نیروی کار بوده‌ایم. در حالیکه در دهه‌ی شصت کمتر از ده درصد نیروی کار ایران قرارداد موقتی داشتند امروز بیش از نود درصد نیروی کار ایران دارای قرارداد موقتی هستند. در کنار موقتی‌سازی نیروی کار، از اوایل دهه‌ی هفتاد در دور اول، بنگاه‌های دارای کارکن و حقوق‌بگیر زیر پنج نفر و در دور دوم، بنگاه‌های دارای کارکن و حقوق‌بگیر زیر ده نفر از شمول قانون کار خارج شدند. این در حالیست که طبق بررسی بهداد و نعمانی در سال ۱۳۷۵، ۹۵٫۸ درصد بنگاه‌های کشور، بنگاه‌های کوچک - زیر ده نفر - بودند که حدود ۴۷٫۵ درصد نیروی کار ایران در این واحدها کار می‌کردند، یعنی حداقل نیمی از نیروی کار ایران از شمول قانون کار خارج شدند. (بهداد و نعمانی، ۱۳۸۶) در کنار موقتی‌سازی نیروی کار سیاست کالایی‌سازی و خصوصی‌سازی خدمات عمومی بخش گسترده‌ای از حمایت‌های دولت از فرودستان را برچید و به تبع آن هزینه‌های زندگی این قشر رشدی فزاینده داشت. پس در طول دهه‌ی هفتاد به واسطه‌ی دو فرآیند همزمان مقررات‌زدایی گسترده از نیروی کار و برچیدن حمایت‌های دولتی، نابرابری و شکاف اقتصادی در ایران بسیار رشد کرد. نتیجه‌ی اعمال این سیاست‌ها در ایران شکل‌گیری موج گسترده‌ی نارضایتی بود، نارضایتی‌هایی که در دوره‌های گوناگون به صورت‌های مختلفی نمود یافت. برای مثال اعتراضات سال‌های ۷۳ و ۷۴ در مشهد، اصفهان، اسلامشهر و اکبرآباد یکی از صور مقاومت طردشدگان در برابر هجوم سیاست‌های نولیبرالی بود یا در مورد انتخابات ۱۳۸۴ می‌دانیم یکی از دلایل پیروزی احمدی‌نژاد خصوصاً در دور دوم انتخابات حمایت بسیاری از طردو حذف‌شدگان دهه‌ی هفتاد از این کاندیدا در برابر هاشمی رفسنجانی نماد سیاست‌های نولیبرالی در ایران بود. حذف‌شدگان به صحنه بازگشتند و در انتخابات، نماد نولیبرالیسم دهه‌ی هفتاد ایران را حذف کردند.

در کنار مقررات‌زدایی از نیروی کار و کالایی‌سازی خدمات عمومی ضلع سوم مثلث طردو حذف نولیبرالی فرودستان سرکوب نهادها، اتحادیه‌های کارگری و اصناف به دست دولت بود. این روندی است که در همه جای دنیا از شیلی پینوشه تا آمریکای ریگان و بریتانیای تاجر شاهد آن بوده‌ایم. در ایران البته مساله کمی آسان‌تر بود چراکه بخش زیادی از نهاد‌های کارگری در سال‌های اول انقلاب سرکوب شده بودند و در دهه‌ی هفتاد این نهادها رمق چندانی نداشتند. با این وجود تشکل‌یابی‌های کارگری مثل سندیکای شرکت واحد در دهه‌ی هشتاد یا سندیکای کارگران هفت‌تپه در دهه‌ی نود با سرکوبی گسترده مواجه شدند. اتحادیه‌های کارگری مهمترین ابزار چانه‌زنی جمعی کارگران هستند و سرکوب آن‌ها کاهش توان چانه‌زنی کارگران را به همراه دارد؛ امری مطلوب برای هر اقتصاد سرمایه‌داری. اما در کنار مساله‌ی چانه‌زنی جمعی، اتحادیه‌های کارگری نهاد‌های شکل‌گیری آگاهی طبقاتی و جمعی کارگران و ابزار مبارزه‌ی سیاسی برای تحصیل منافع آن‌ها هستند. سرکوب این نهادها امکان سازماندهی طبقه کارگر را از بین می‌برد و کارگران را به اتم‌هایی جدا از هم تبدیل می‌کند.

تکوین چرخه‌ی اقتصادی نولیبرالی از طرفی با تشدید نابرابری و طرد و حذف موجب گسترش نارضایتی عمومی در میان فرودستان شده و از طرف دیگر با از بین بردن همه‌ی نهاد‌های میانجی، امکان اعتراض دموکراتیک فرودستان را از بین برده است. نولیبرالیسم مستقر در پشت خود تلی از بدن‌های سرکوب‌شده، فرودستان حذف‌شده، کارتن‌خواب‌ها، گورخواب‌ها، دستفروشان، دورگه‌های ایرانی-افغان بی‌شناسنامه، حاشیه‌نشین‌ها، حلبی‌آبادها، زندانیان سیاسی و سلب مالکیت‌شدگان را بجا گذاشته است.

تبدیل شهروند به بنگاه و مساله سياست

فوکو در تولد زیست سیاست نولیبرالیسم را فراتر از مجموعه سیاست‌های اقتصادی صرف، نوعی عقلانیت حکومتی می‌داند. در نگاه فوکو نولیبرالیسم نوعی شیوه‌ی حکمرانی است که در عمل با سازوکارهای خود سوژه مطلوب خود را تولید می‌کند. علی‌رغم نقدهای گسترده به رهیافت فوکو، هنوز طرح بحث سوژه نولیبرال از سوی او واجد بصیرت‌های گسترده‌ای است. برای فوکو نولیبرالیسم نوعی عقلانیت است که سوژه‌های منطبق با خود را تولید می‌کند. «در عمل بهره‌ی تمام تحلیل‌های نولیبرال، شکل‌گیری انسان اقتصادی به منزله کارفرمای خود است.» (فوکو، ۱۳۸۹، ۳۰۶) در لیبرالیسم کلاسیک انسان واجد ساحت‌های گوناگونی بود. این انسان اگر در بازار مطابق قواعد آن عمل می‌کرد در شئون حقوقی، دینی، سیاسی و خانوادگی خود با منطق و قواعد خاص این حوزه‌ها دست به عمل می‌زد. اما عقلانیت نولیبرال به مثابه‌ی انسان کارفرما دلالت بر اقتصادی شدن همه حوزه‌های تا پیش از این غیراقتصادی دارد. منظور از اقتصادی شدن ضرورتاً پولی شدن نیست بلکه بسط منطق اقتصادی به همه‌ی حوزه‌ها است. فوکو با ذکر مثالی این مساله را روشن می‌کند؛ اگر در دوره‌های گذشته روابط خانوادگی بر اساس قواعد خاص حوزه‌ی خانواده تنظیم می‌شد در عصر نولیبرالیسم منطق اقتصادی بر تمامی روابط خانوادگی سایه افکنده است. نظریه‌ی سرمایه‌ی انسانی نولیبرال‌ها دلیل مراقبت مادر از کودک را نه مهر مادری یا قواعد اجتماعی بلکه نوعی سرمایه‌گذاری عاطفی تعریف می‌کند. در این نگاه مادر با مراقبت از کودک بخشی از زمان، سرمایه و جوانی خود را هزینه می‌کند تا با بزرگ شدن کودک در سال‌های بعد بتواند از کمک‌های فرزندش بهره‌بردار یا دست کم موفقیت فرزند میل‌مادرانه او را ارضا کند. فرزند داشتن نوعی سرمایه‌گذاری است. در اینجا بسط منطق اقتصادی به روابط خانوادگی را می‌بینیم. این انسان کارآفرین‌شده با ورود به بازار باید قواعد آن را نیز بپذیرد، به اصطلاح نولیبرال‌ها او باید مسئولیت‌پذیر باشد و در قبال شکست در بازار خودش را پاسخگو بداند و لو اینکه این شکست به قیمت از دست رفتن حداقل امکان‌های زندگی او، خانه‌اش یا سلامت‌ش باشد. پس این شهروند همواره در معرض خطر شکست در بازار و طرد و حذف است. زندگی سوژه نولیبرال آغشته به اضطراب و هراس دائمی از شکست در بازار و رقابت است.

اما مازاد سیاسی بحث نولیبرالیسم فوکو چیست؟ همانطور که بالاتر ذکر کردم در رهیافت فوکو نولیبرالیسم، اقتصادی کردن همه حوزه‌های تا پیش از این غیراقتصادی است و سوژه‌ی نولیبرال سوژه‌ای است که در همه‌ی ساحت‌ها مبتنی بر منطق اقتصادی عمل می‌کند. در اینجا دیگر فضایی برای عمل سیاسی باقی نمی‌ماند. نولیبرالیسم شهروندان را به بنگاه‌های دائماً در حال رقابت به منظور افزایش اعتبار تبدیل می‌کند. هر فرد در همه لحظات و مناسبات خود از رابطه با فرزند یا والدین گرفته تا رای دادن در انتخابات دائماً بر اساس منطق اقتصادی - و نه ضرورتاً پولی - عمل می‌کند و در پی افزایش اعتبار خود است. نولیبرالیسم مفهوم کلاسیک شهروندی را که دارای حقوق و وظایف مشخص است تغییر می‌دهد و به جای آن بنگاه‌هایی را که یگانه‌رانه عمل آن‌ها افزایش اعتبار است جایگزین می‌کند. در این معنا ما با سوژه‌هایی سیاست‌زایی شده مواجهیم که مبارزه برای حقوق برابر و آزادی نه به معنای صرفاً فردی آن نزد آن‌ها هیچ معنایی ندارد. دموکراسی به معنای حق جمعی مردم برای تعیین سرنوشت خود دیگر محلی از اعراب ندارد و هر آنچه هست بازار و رقابت است و نابرابری ذات بازار و به تبع آن حیات ماست. نولیبرالیسم با مفصل‌بندی عقلانیت منطبق با خود، سوژه‌هایی منقاد تولید می‌کند که هیچ نسبتی با مبارزه و عمل جمعی در راستای ایجاد حق زندگی سرشار و غنی برای همگان ندارند. نولیبرالیسم حتی به تخیل دموکراتیک انسان‌ها هم رحم نمی‌کند، ما در عصری هستیم که حتی اندیشیدن در باب جهان برابر و آزاد هم بسیار کمرنگ شده است.

نولیبرالیسم، فاشیسم و مساله مقاومت

نولیبرالیسم با مقررات‌زدایی از نیروی کار و از بین بردن چتر حمایت دولتی نابرابری را هرچه بیشتر تشدید می‌کند، با سرکوب نهادهای جمعی امکان هر نوع آگاهی یا عمل جمعی به منظور مبارزه را کاهش می‌دهد و با ایده‌ی انسان اقتصادی به مثابه‌ی یک کارآفرین، شهروندی تنها، دائما در هراس شکست در بازار و از دست رفتن اعتبار، تولید می‌کند. شهروندی که کاهش گسترده‌ی حمایت‌های اجتماعی او را در معرض طرد دائمی قرار می‌دهد و هر بحران اقتصادی یا مالی بالقوه مستعد نابود کردن زندگی او است. ارسطو در رساله‌ی سیاست میان آنچه «زندگی صرف ۱» و «زندگی خوب ۲» می‌نامد تمایزگذاری می‌کند. انسان دارای زندگی صرف هنوز در بند نیازهای مادی اسیر است و امکان فرارفتن از این نیازها را ندارد اما انسان دارای زندگی خوب با پاسخ مناسب به نیازهای مادی، امکان رضای امیال متعالی‌تر و انسانی‌تر خود مانند میل به مشارکت سیاسی در اداره شهر و تحقق اراده‌ی سیاسی و فرهنگی خود را بدست می‌آورد. تفاوت زندگی صرف و زندگی خوب در مساله ضرورت و آزادی است، اولی هنوز در بند ضرورت گرفتار است اما دومی می‌تواند آزادانه اراده خود را برای تغییر جهان به کار اندازد. نولیبرالیسم با تبدیل ما به انسان‌های کارآفرین همه‌ی ما را در بند ضرورت‌های مادی گرفتار کرده است. حتی آن کس که دارا است هم باید تنها و تنها به افزایش اعتبار و سرمایه خود بیاورید و در گرو ضرورت‌های مادی باقی بماند چراکه هر بحران ناگهانی مالی می‌تواند کل بنای او را بر باد دهد. ما ایزه‌های عصر همگانی‌شدن زندگی صرف هستیم. اگر روزگاری تسلط انسان بر زندگی‌اش به واسطه‌ی مفاهیمی چون تقدیر و خواست خدایان از دست می‌رفت، در عصر نولیبرالیسم بانک‌ها و بورس و موسسات مالی خدایان جدیدی هستند که امکان حکومت انسان بر زندگی خودش را از بین برده‌اند و ما را به بندگان صرف تبدیل کرده‌اند، خورشید ایده‌ی انسان به خودقائم‌کنندگی مدت‌هاست رو به غروب است.

سوژه‌ی نولیبرال به دلیل بسط رقابت به همه‌ی حوزه‌ها و به تبع آن خطر دائمی شکست در رقابت، همواره ترس و اضطراب طرد و حذف را با خود دارد. سوژه نولیبرال به دلیل از بین رفتن نهادهای عمومی، اتحادیه‌ها و اصناف و همچنین شیوع مصرف‌گرایی همواره در معرض خطر اتمیزه شدن قرار دارد. سوژه‌ی نولیبرال به دلیل خصوصی‌شدن آموزش و از بین رفتن آموزه‌های سیاسی نه تاریخ دارد و نه تحیل دموکراتیک برای ساختن جهانی بهتر. نولیبرالیسم عصر فرو افتادن همگان به عرصه‌ی زندگی صرف و طرد و حذف گسترده است. نولیبرالیسم با از بین بردن همه‌ی همبستگی‌ها و نهادهای اجتماعی بستری مساعد برای رشد فاشیسم فراهم می‌کند. فاشیسم در گفتار خود علیه همه‌ی نابرابری‌ها و طرد و حذف‌های نولیبرالی طغیان می‌کند و از اینرو نوعی جذابیت میان توده‌ها پیدا می‌کند. افزایش نابرابری، فقدان آگاهی سیاسی و از بین رفتن همه‌ی نهادهای جمعی موجب اعتراض توده‌ها می‌شود و با توجه به سرکوب پیشینی هر نوع آلترناتیو پیشرو، فاشیسم فرصت ظهور و بروز پیدا می‌کند. فاشیسم با دست‌اندازی به گذشته و برساخت تصویری دروغین از گذشته نوعی هویت جمعی جدید می‌سازد، هویتی جعلی که در عصر انزوا و اضطراب، سوژه‌ها به آن چنگ می‌اندازند و برای خود امنیتی روانی فراهم می‌کنند. نولیبرالیسم در این معنا جاده صاف کن فاشیسم است. تولید سوژه‌های غیرسیاسی در کنار رشد فقر و نابرابری و نارضایتی زمینه را برای هژمونیک شدن ایده‌های فاشیستی فراهم می‌کند.

فاشیسم هیچگاه درگیر مسائل انضمامی و ملموس نمی‌شود. فاشیسم هیچ راهکار عملی برای از بین بردن شکاف‌ها ارائه نمی‌دهد. فاشیسم تنها شعارهایی عام و انتزاعی سر می‌دهد بدون اینکه طرح انضمامی خود برای تحقق این شعارها را مشخص کند. فاشیسم ایدئولوژیک است چراکه هیچگاه به ریشه‌های اقتصادی نابرابری و طرد و حذف اشاره نمی‌کند بلکه با دیگری‌سازی جعلی دلیل بحران را به اشغال فرصت‌های شغلی توسط مهاجرین یا سرکوب سیاسی محض فرومی‌کاهد. نگاهی به سلطنت‌طلب‌های فاشیست ایرانی بیاندازید؛ دائما به وضعیت موجود معترضند، دائما از آزادی و

برابری حرف می‌زنند ولی هیچگاه طرحی انضمامی برای آینده ارائه نمی‌دهند، ارائه نمی‌دهند چرا که الگوی اقتصادی آن‌ها با وضع موجود فرقی ندارد. فقط بناست ارتباط با آمریکا به همین ساختار اقتصادی موجود اضافه شود. اقتصادسیاسی سلطنت‌طلب‌های ایرانی همدستی پنهان گسترده‌ای با وضع موجود دارد. فاشیسم نه راهکار بحران بلکه تشدید بحران است.

فاشیسم پاسخی نولیبرالی به بحران نولیبرالیسم است. فاشیسم همزمان و توأمان علیه و له نولیبرالیسم است. فاشیسم علیه نولیبرالیسم است چرا که در ظاهر، خود را معترض به نابرابری‌ها و حذف و طردهای نولیبرالی نشان می‌دهد و مردم را برای مقابله با این سیاست‌ها بسیج می‌کند اما در عین حال فاشیسم له نولیبرالیسم است چرا که راهکار آن تا بن دندان از منطق نولیبرالی پیروی می‌کند. فاشیسم از نشان دادن ریشه‌های اقتصادی نابرابری‌ها و طرد و حذف‌ها ناتوان است چرا که خودش در همین منطق قرار دارد. منطق فاشیسم قرن بیست و یکمی، خصوصی‌سازی گسترده حتی خصوصی‌سازی کشورهاست، به این جمله مارین لوپن توجه کنید:

«فرانسه خانه ماست. این حق ماست که تصمیم بگیریم چه کسی وارد این خانه شود، چگونه بیاید، و تا کی بماند»

این منتهای منطق نولیبرالیسم است که به خصوصی‌سازی یک کشور ختم می‌شود همانطور که روزگاری رئیس‌جمهور تایلند گفته بود می‌توانید من را رئیس شرکت سهامی تایلند بنامید.

مردم به خودی خود نه خیرند و نه شر، نه رهایی‌بخش هستند و نه سرکوبگر. این ساختارهای اجتماعی هستند که با فرآیندهای پیچیده به مردم شکل می‌دهند. نولیبرالیسم و ساختارهای مسلط در عصر نولیبرالی پیوندی وثیق با فاشیسم دارند. سیاست‌زدایی، از بین بردن همه صور همبستگی‌های اجتماعی و سرکوب الטרناٹیوهای پیشرو در نولیبرالیسم زمینه ظهور فاشیسم را فراهم می‌کنند. رهایی تنها با شناخت دقیق این ساختارها و تنظیم سیاست مردمی برآمده از فهم این ساختارها ممکن می‌شود. سیاست مردمی چپ‌گرایانه تنها الטרناٹیو فاشیسم رو به گسترش قرن بیست و یکمی است.

منابع:

فوکو، میشل: (۱۳۸۹): تولد زیست‌سیاست: رضا نجف‌زاده: تهران: نشر نی

هاروی، دیوید: (۱۳۹۴): معمای سرمایه: مجید امینی: تهران: نشر کلاغ

بهداد، سهراب و نعمانی، فرهاد: (۱۳۸۶)، طبقه و کار در ایران: تهران: انتشارات آگاه

اباذری، یوسف و ذاکری، آرمان، (۱۳۹۷): سه دهه همنشینی دین و اقتصاد در ایران: سایت نقد اقتصاد سیاسی

صداقت، پرویز: (۱۳۹۷) چرا بر وجه نولیبرالی اقتصاد ایران تاکید می‌کنیم: سایت نقد اقتصاد سیاسی

[1 Mere life](#)

[2 Good life](#)